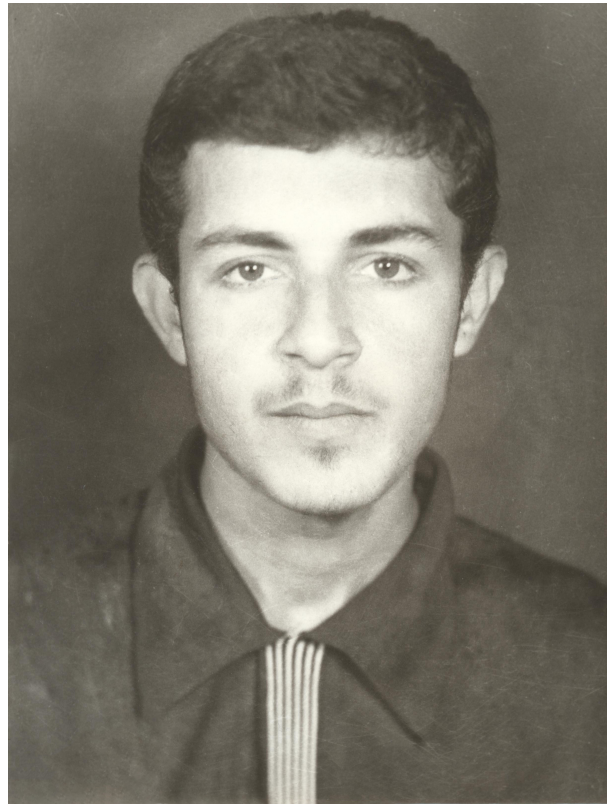


## شهید علی آرمین



ازتبار علی

سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

|             |                 |
|-------------|-----------------|
| نام پدر     | محمود           |
| تاریخ تولد  | ۱۳۴۰/۰۱/۰۱      |
| محل تولد    | بوشهر – تنگستان |
| تاریخ شهادت | ۱۳۶۱/۱۱/۰۳      |
| محل شهادت   | چلاد            |
| مسئولیت     | رزمنده          |
| نوع عضویت   | بسیج            |
| شغل         | دانش آموز       |
| تحصیلات     | دیپلم           |
| مدفن        | اهرم            |

## زندگینامه

شهید علی آرمین در سال ۱۳۴۰ در شهر اهرم در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. با توجه به محبتی که والدینش به مولا حضرت امیرالمومنین علی (ع) داشتند نام فرزند خویش را علی گذاشتند. علی در دامن مادری عفیف از خاندان سادات مشهور به شمس العلماء و هم چنین پدری مومن و جوانمرد رشد می کند. علی و دیگر اعضای خانواده در سایه محبت اهل بیت علیهم السلام دوران کودکی خویش را سپری می کنند. در سن هفت سالگی دوران تحصیل خود را در زادگاهش در یکی از آموزشگاه های اهرم به نام انوشیروان آغاز می کند. هر روز و هر ماه که می گذرد آثار گرایش به دین و قرآن و اهل بیت در وی هویدا تر می شود. دوران ابتدایی را با نمراتی خوب و کارنامه ای عالی از لحاظ اخلاق و درس به اتمام رساند. دوره راهنمایی را با ذوق و شوق دیگری ادامه می دهد و اواخر دوران راهنمایی علی است که نهضت بزرگ اسلامی مردم ایران شروع می شود.

آری! علی هم اکنون دیگر نوجوانی است که در راهپیمایی ها علیه حکومت شاهنشاهی شرکت می کند و اعلامیه ها و تراکت هایی که علیه رژیم بود، با همکاری دوستان بین مردم توزیع می کند که فعالیت های ایشان منجر می شود به اینکه در اواخر سال ۱۳۵۶ منزل مسکونی ایشان توسط نیروهای نظامی شاهنشاهی مورد بازدید و تجسس قرار می گیرد. اما مادر مومنه و با بصیرت وی اعلامیه های حضرت امام خمینی (ره) را از قبل پنهان می کند. وی سال سوم راهنمایی را در شهر برازجان سپری می کند. بعد از اتمام مقطع راهنمایی، باز دوره متوسطه را در شهر اهرم در مدرسه آیت الله طالقانی آغاز می کند و ادامه تحصیل می دهد در این زمان در حین اشتغال به تحصیل سعی می کند در کارهایی که در آمد اقتصادی دارد با خانواده همکاری کند بدین جهت وی در مغازه ای که پدرش ایجاد کرده بود با والدین خود همکاری می کند. همچنین در کارهای منزل به مادر خویش کمک می کند. ضمن اینکه در همه موارد با خانواده همکاری داشت فعالیت های اجتماعی و سیاسی خویش را ادامه می دهد. در بسیج هر شب حاضر و فعالیت می کند و در نگهبانی شبانه رزم شب و دیگر فعالیت های رزمی و فرهنگی بسیج شرکت کرده و خود را آماده می کند تا نه تنها از مرز جغرافیایی کشورش دفاع کند بلکه از مرزهای عقیدتی و دینش هم همینطور او نه تنها به فکر حفظ کشورش بود بلکه باید به جبهه ایران رویم و ایران را به یاری خدا حفظ کنیم بلکه باید برویم و قدس و فلسطین را آزاد کنیم. آری! علی ارادتی خاص به بنیانگذار جمهوری اسلامی داشت که گویند وقتی صدا و سیمای جمهوری اسلامی سخنرانی حضرت امام خمینی (ره) را پخش می کرد، وی سر تا پا گوش بود و توجه خاصی داشت به سخنان آقا. آری! وی مطیع رهبر و فدایی اسلام و قرآن است تا اینکه در سال ۱۳۶۱ از والدین خود می خواهد که به او اجازه دهند به جبهه بروند اما والده وی به او می گوید: تو سال آخر دبیرستان هستی حداقل دیپلمت را بگیر بعد به جبهه برو. علی می گوید: همانجا و در جبهه برای رزمندگان کلاس دایر کرده اند و در سال ۱۳۶۱ همراه با دیگر دوستان به جبهه ها اعزام می شود و در منطقه چداد یا چزابه در خط مقدم جبهه ها توسط تیر دشمن به شهادت می رسد.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

## وصیت نامه

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

مپندارید کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند.

با درود و سلام بر رزمندگان و بر شهیدان گلگون کفن جمهوری اسلامی ایران و با درود و سلام به امت خمینی بت شکن وصیت نامه خود را این چنین بیان می کنم:

اینجانب علی آرمین فرزند محمود هدم از به جبهه رفتن برای یاری مستضعفان روی زمین و گسترش اسلام و لبیک به ندای امام این پیر جماران است و می خواهم اثبات کنم که ما جوانان برومند و رشید ایرانی باید تا آخرین قطره خون خود در راه اسلام و خط امام و نابودی مستکبرین و برقرار داشتن پرچم جمهوری اسلامی ایران بر سراسر جهان از پای نمی نشینم و هر روز ما جوانان باید خون پای درخت آزادی بریزیم و ندای امام را لبیک گوئیم: ای حسین ما ندای هل من ناصر ینصرنی تو را امروز در گربلای ایران جواب می گوئیم ما مثل مردمان کوفه نیستیم و باید تا هر ایرانی زنده است خود را فدای این پیر جماران (امام خمینی) کند و نگذاریم که اجنبیان شرق و غرب خدشه ای به این اسلام عزیز وارد کنند. و ای پدر و مادر عزیز از چیز نا قابلی که برای خدا داده اید تاسف نخورید خواهران راه زینب را ادامه دهید به امید پیروزی مسلمین بر مستکبرین. شما ای همسنگران بسیجی هیچوقت دعای توسل و دعای کمیل را فراموش نکنید و شما ای امت دلیر ایران مخصوصا برادران اهرمی این شعار همیشه ورد زبانتان باشد و همیشه بگوئید:

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

از عمر ما بکاه و بر عمر او بیفز

خدایا - خدایا تو را به حق زهرا رزمندگان ما را پیروزشان بگردان.

## خاطرات

خاطراتی از خاله شهید (شهربانو شمس العلماء)

خواهر زاده ام شهید علی آرمین جوانی بود با ایمان، مهربان، دوستدار دین اسلام و دوستدار ائمه معصومین علیهم السلام دوست داشت در راه اسلام تلاش و کوشش کند.

می گفت: تا جنگ هست من می روم تا رهبرم امام خمینی بگویند کافی است. ما باید برویم و ما می رویم. اما سعی می کنم رضایت والدینم را جلب کنم به مادرش می گفت: مادر تو صبر کن مثل مادران شهدای کربلا مثل مادر شهید علی اکبر باش. او چهره ای بسیار مقاوم و معصوم داشت و اینگونه با من صحبت می کرد. ما او را دوست داشتیم. و احترامی خاص برای قوم و خویشان خصوصاً برای من قائل بود. خدایش او را بیامرزد.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

خاطراتی از مادر شهید

علی تازه متولد شده بود خواب دیدم روحانی آمد گفت اسم پسر را چه گذاشته ای؟ گفتم: علی گفت بسیار خوب، بسیار خوب، بسیار خوب و بعد بلند شد رفت احساس کردم پدرم هست ولی هر کس بود مرا بسیار تشویق کرد که اسم فرزندانم را علی گذاشته ام.

خاطرات دوران کودکی

یکی اینکه ما بعضی مواقع دعای مشکل گشای حضرت علی (ع) می خواندیم خانواده ما اعتقاد به خواندن دعای مشکل گشای حضرت علی (ع) داشتند یکی از موارد که در این دعا نوشته شده این است که حضرت خضر به افرادی که درب حیاطشان جاروب می کنند خداوند به آنها توجه داشته و می توانند حضرت خضر را ببینند و از او هر چیزی بخواهند. علی و برادر کوچکش یک شب از من خواستند تا صبح قبل از اذان آنها را بیدار کنم و من هم این کار را کردم آفتابه و جارو را به آنها دادم و در جلوی درب منزل مشغول جارو کردن شدند. خودم هم پشت درب آنها را کنترل می کردم. از قضا آقای رد شد. هوا هنوز تاریک بود و بچه ها هنوز کوچک بودند. خیال کردند این مرد حضرت خضر است به او سلام کردند و خواسته هایشان را درخواست کردند و او هم چیزی نگفت و رد شد. آنها آمدند با حال و هوای بچه گانه ای که داشتند خیال کردند حضرت خضر را دیده اند تا اینکه هوا روشن شد. علی به ناوایی رفت و از آنجا نان آورد. دیدمش دارد می خندد گفت مادر آن آقای که صبح زود او را دیدم او شاطر ناوایی محله بوده است و من و پدرش به آنها خندیدیم.

روزی که شهید سید اکبر امیرزاده را تشییع کردند، درب منزل ما منتهی به خیابان بود من تابوت شهید را که دیدم خیلی گریه کردم یکباره علی دید من گریه می کنم گفت مادر چرا گریه می کنی مگر شهید گریه دارد؟ شهید و شهادت خنده و شادی دارد.

سال ۱۳۶۱ سال پایانی دوره دبیرستان علی بود گفت می خواهم بروم جبهه گفتم مادر جان نرو. دیپلمت را بگیر بعد برو گفت مادر جان آنجا کلاس درس است، برای رزمندگان کلاس درس دایر کرده اند و ما باید برویم هم خاک گرفته شده توسط دشمن را آزاد کنیم و نیز باید فلسطین را هم آزاد کنیم. من و پدرش رضایت دادیم و او از جبهه

برای ما نامه می نوشت. قریب به سه ماه جبهه بود. یکی دو روز مانده بود بیاید. منتظرش بودیم همان روز خورش سبزی درست کرده بودم ظهر بود در ذهنم گذشت ای کاش پسر من الآن می آمد در حیاط به صدا در آمد رفتم در را باز کردم دیدم دو برادر پاسدار هستند آنها با بیان مقدماتی خبر شهادت علی را به ما دادند خیلی ناراحت شدم ولی از خداوند طلب صبر و اسقامت کردم.

## از خاطرات دیگر

بعد از شهادت علی، محمد رضا عاشوری یکی از دوستان او آمد پیش من خیلی گریه کرد به من گفت بی دعا کن تا من بعد از علی شهید شوم و رفت جبهه او هم شهید شد.

یکی از رزمندگان به نام بهزاد دهداری در جبهه بود آمد مرخصی و آمد پیش من و گفت خواب علی را دیده ام گفته برو پیش مادرم سلام مرا به او برسان و به او بگو ناراحت نباش.

قبل از شهادت، علی به ما می گفت هر گاه کسی به خاطر کار من به نزد شما آمد به او احترام بگذارید در آن زمان من معنی حرفش را نمی فهمیدم ولی وقتی که علی شهید شد فهمیدم. افرادی می آیند نزد من در مورد کارهای علی و من هم به آنها احترام می گذارم تا بدین وسیله وصیت او را اجابت کرده باشم.

## سجایای اخلاقی شهید

هنوز زود است که ما اینگونه انسانهای به حق پیوسته و از خود رسته را بشناسیم که هر کدام از ابعاد وجودی اینها خود دنیایی پیام و درس دارد برای نسل امروز و آیندگان.

آری! شهید آرمین از اینگونه انسانهایی است که فقط وجه الله را در نظر دارد. وی اهل کار و تلاش بود، اهل کسب علم و معرفت، اهل زهد و عبادت و مجاهد فی سبیل الله و مطیع ولایت و امانت بود. در حین اینکه به مدرسه می رفت در مغازه نیز کار می کرد. در عین حال نیمه های شب سجاده ی عبادت را پهن می کرد و به راز و نیاز با دوست یعنی خدای یکتا می پرداخت. وقتی قضیه جهاد فی سبیل الله پیش می آید و ولی امر، امر به جهاد فی سبیل الله می کند. او آماده است. وی در یکی از گفته هایش می گوید: تا زمانی که حضرت امام خمینی (ره) می گوید به جنگ بروید، نرفتن به جنگ و درنگ کردن جایز نیست و تا پای جان به گفته های خویش عمل می کند. در عین حال سعی می کند رضایت والدین خود را جلب کند و چه زیبا مقدمات شهادت را آماده می کند و مادر را دلداری و امید می دهد و مادر را به صبر تشویق می کند همچون مادران شهدای کربلا و چه دیدگاه بالایی در رابطه با شهید و شهادت که نقل است از مادرش که می گوید: وقتی که شهید سید اکبر امیرزاده را تشییع می کردند، و من گریه می کردم وی به من رسید گفت مادر چرا گریه می کنی برای شهید و شهادت نباید گریست بلکه باید خندید. باید برای شهدا شاد بود زیرا آنها به خدا رسیده اند و رضایت خدا مشمول حالشان شده است.

آری! همه شهدای ما چنین مردانی بوده اند. راهشان پر رهرو باد و یادشان گرامی باد.

## ای عاشق بیدار

بر قله اندیشه حضور است این

در باور ایام ظهور سحر است این

آن سوی افق های روان در گذر عشق

**خورشید گل آواز و صبور سحر است این**

**در خیمه شب شعله نامش زده آتش**

**بر گستره خاک عبور سحر است این**

**دیوار زمان می کشند حجم پیامش**

**در جاری آینده شعور سحر است این**

**خورشید کلامش گذر از خاور جان کرد**

**سیاره دل گفت: که بود؟ سحر است این**

**بر طارم خون در شب طوفانی فریاد**

**ای کور دلان تابش نور سحر است این**

**تاریخ فرو ریخت ز بیداری گامش**

**همزاد امام گل و شور سحر است این**

**آشوب قیامت ز قیامش شده بر پا**

**در محشر این حادثه جور سحر است این**

**ساده خون باز به محراب دعا کن**

**ای عاشق بیدار حضور سحر است این**

**نصر الله مردانی**



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر